

ابومحمد حسن بن علی (ع)  
بازدهمین امام شیعیان

نام: حسن

لقب: عسگری، سراج، ابن رضا

کنیه: ابومحمد

پدر: امام هادی (ع)

مادر: سوسن، زنی دانشمند و

با ایمان

مدت عمر: ۲۸ سال

مدت امامت: ۶ سال

مرقد مطهر: شهر سامرا

۲۳۲ هـ ق

تولد در شهر مدینه، ۸ ربیع الثانی و  
به روایتی (۲۴ ربیع الاول)

۲۳۳ هـ ق

رفتن به سامرا، همراه با پدر

۲۴۸ هـ ق

به حکومت رسیدن مستعین عباسی  
از عموزاده‌های متوکل عباسی

۲۵۲ هـ ق

برکناری مستعین و به حکومت  
رسیدن معتز عباسی

۲۵۴ هـ ق

شهادت امام هادی (ع) به دستور  
معتز عباسی و آغاز امامت امام  
حسن عسگری

۲۵۵ هـ ق

تولد فرزندان حضرت مهدی (عج)،  
در ۱۵ شعبان

۲۵۶ هـ ق

به حکومت رسیدن معتمد عباسی،  
پانزدهمین خلیفه عباسی

۲۶۰ هـ ق

شهادت امام حسن عسگری (ع)  
در ۸ ربیع الاول به دستور معتمد  
عباسی و آغاز غیبت صغرای امام  
زمان (عج)

امام حسن عسگری (ع) می‌فرمایند:  
چه بد است آن بنده‌ای که دو  
چهره و دو زبان دارد: در حضور  
برادرش او را می‌ستاید و پشت  
سر از او بد می‌گوید؛ اگر به او عطا  
شود، حسد می‌برد و اگر گرفتارش  
ببیند، او را رها می‌سازد.

# صدای انقلاب

حالا حکومت نظامی هم شده بود حکومت مردمی. همه‌جا دست خود مردم بود. سرتاسر خیابان آذربایجان مردم ریخته بودند بیرون و با شلنگ، آب می‌باشیدند و جارو می‌کردند. در و دیوار را تمیز می‌کردند و آشغال‌ها را جمع می‌کردند. خیابان و میدان آزادی تا خود فرودگاه را کرده‌بودند مثل دسته گل. کف خیابان‌ها مثل آینه می‌درخشید. قرار بود صبح روز بعد آقا برسند فرودگاه؛ آن‌هم بعد از ۱۴ سال تبعید.

## دوشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۷

مردم با گل و اشک و شعار به استقبال ارتشیان می‌روند. جمعی از تیمساران ارتش در حال فراهم کردن مقدمات اجرای طرحی با حمایت مستقیم آمریکا برای دستگیری امام و کشتن مردم هستند. اعضای «شورای انقلاب»، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان با تماس‌های مداوم با فرماندهان ارتش سعی می‌کنند ارتش را بدون خون‌ریزی، با ملت متحد کنند. گروه‌های مختلف مردم و جمعی از نزدیکان امام در سالن مدرسه علوی اجتماع کرده‌اند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی حکم نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان را قرائت می‌کند.

## پنجشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

عده زیادی از همافران و افراد نیروی هوایی با لباس‌های فرم نظامی و در میان حیرت مردم به مدرسه علوی می‌آیند و با امام خمینی بیعت می‌کنند. دولت بختیار برای حفظ قدرت و ترس از گسترش حاکمیت انقلاب توسط دولت بازرگان، همان شب به پادگان نیروی هوایی حمله می‌کند. مردم از این حادثه مطلع می‌شوند و برای حمایت از همافران به سمت پادگان نیروی هوایی در خیابان پیروزی تظاهرات می‌کنند.

## پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

آقا ساعت نه و نیم می‌آید فرودگاه و بعد از فرودگاه به دانشگاه می‌رود. آنجا بناست صحبت کند. مردم کیپ تا کیپ ایستاده‌اند. سر درخت‌ها، سر در مغازه‌ها، سر بام‌ها همه‌جا نشسته و ایستاده، جا گرفته‌اند. از دارو درخت و در و دیوار آدم می‌ریزد. یکباره چو می‌افتد آقا به طرف بهشت زهرا می‌رود. حالا جمعیت پشت ماشین‌ها می‌رود، جمعیت همین‌طور دنبال امام می‌رود.

## جمعه ۱۳ بهمن ۱۳۵۷

امام اینجاست، توی «مدرسه علوی». خیابان‌های منتهی به مدرسه علوی پر شده‌اند از جمعیت. مردم مشتاق دیدار امام آن‌قدر زیادند که خیابان‌های منتهی به مدرسه علوی کیپ تا کیپ آدم است. مردم فریاد می‌زنند: «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی.»





### وفات حضرت فاطمه معصومه (ع)

۱۱ بهمن ماه

#### کیف القرار

دعبل می خواند و یاد خواهر مهاجر جوانت - فاطمه معصومه (ع) - بر موج لرزان اشک هایت می نشیند:

- کیف القرارها و فی السبایا زینب  
تدعوا بفرط حراره «یا احمد»

آرامش کجا، قرار و شکیب کجا؟ زینب در اسارت، به آهنگ محزون و بریده بریده، «یا احمد» می گوید؛ داغدار و زیر تیغ آفتاب؛ داغ در داغ، داغ بر داغ!

خواهرت معصومه را به یاد می آوری که زیر تیغ آفتاب ساوه، برادران شهید مظلومش را می بیند که پاره پاره و بریده بریده بر خاک افتاده اند، معصومه، تنها و سوگوار، بر غربت و مظلومیت آنان مویه می کند: «یارسا». کیف القرار؟ کدام شانه را تاب صبوری است، کدام دل را تاب و قرار که یاد دو زینب کند، یکی در قتلگاه عاشورا و باران متواتر تازیانه و زخم زنجیر و طعنه و تمسخر و پایکوبی کوفه و شام، و دیگری در مقتل ساوه و رنج و عسرت هجران و نظاره ستاره ستاره افتاده بر خاک. دعبل می خواند و تو می گویی بر عاشورا و زینب، بر ساوه و مظلومه معصومه فاطمه.

گریه کن مولای غریب توس که بی قراران را جز گریه قرار می نیست. تو نیز «یا احمد» بگو تا التهاب و حرارت جان را تسلی می باشد. یا احمد گفتن تو را دو خواهر می شنوند. یا احمد بگو، یارسا! با دعبل بخوان: «کیف القرارها و فی السبایا زینب...»

منبع: غریبان را غریبان می شناسند / محمدرضا سنگری / نوید شیداز / ۱۳۹۲

### شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

خیابان می لرزد. مردم غرش کنان و خروشان به طرف میدان امام حسین (ع) می روند؛ به طرف پادگان نیروی هوایی. همانجا که خبر رسیده بود لشکر گارد به همافران هوایی حمله کرده است. فرماندار نظامی تهران ساعات حکومت نظامی را افزایش می دهد. امام خمینی (ره) حکومت نظامی را ملغی اعلام می کند. جنگ خیابانی در تهران اوج بیشتری پیدا می کند. دهها هزار تن از مردم در خیابانها، پشت کیسه های شن و خاک سنگر گرفته اند. مردم به مراکز نظامی حمله می کنند.

### یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

«توجه، توجه! ... این صدای انقلاب ملت ایران است!...» فریاد شادی از تمام خاک ایران بر می خیزد. آخرین سلسله پادشاهی ایران، سرانجام سقوط می کند. ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه صبح است. «شورای عالی ارتش» با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و اکثر فرماندهان تشکیل جلسه می دهد. پس از مذاکرات بسیار، شورا طی اعلامیه ای بی طرفی ارتش را اعلام می کند. رادیو و تلویزیون به تصرف مردم در می آید.